

کسره بدل از یای نکره، یک ویژگی گویشی - رسم الخطی

مسعود راستی پور*

چکیده

در مقاله پیش رو به گردآوری شواهد کاربرد کسره به جای یای نکره (گاه، یای انشاء) می پردازیم و می کوشیم که چگونگی ایجاد این خصوصیت در برخی متون، محدوده زمانی و مکانی این ویژگی و تأثیرات احتمالی آن در دستور زبان را بررسی کنیم. عوامل مختلفی در شکل گیری این ویژگی مؤثر بوده اند و ما آن را یک ویژگی گویشی - رسم الخطی می دانیم. در بررسی فرایند ایجاد این پدیده، برخی خصایص رسم الخطی دست نویس های زبان فارسی و نیز دستگاه مصوت های فارسی دری قدیم را مورد توجه قرار داده ایم و به یکی از خصائص گویشی هرات (و احتمالاً حوالی نیشابور) دست یافته ایم.

کلیدواژه ها: کسره؛ یای نکره؛ یای انشاء؛ دستگاه مصوت های فارسی دری؛ رسم الخط؛ گویش هروی؛ گویش نیشابوری

تاریخ دریافت: ۹۷/۵/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۳۰

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی / Rasti.masoud@gmail.com

مقدمه

آمدن کسره به جای «ی» نکره در بعضی متون کهن، به ویژه در متون منثور، موضوعی است که برخی پژوهشگران پیش تر بدان پرداخته و تحلیل‌هایی در باب چرایی آن به دست داده‌اند. برخی این ویژگی را، به احتمال، نماینده گویش منطقه‌ای خاص دانسته‌اند و برخی دیگر آن را با رسم الخط مرتبط کرده‌اند، اما هیچ‌گاه شواهد این ویژگی در یک جا گرد نیامده و تحلیل جامعی از چرایی آن ارائه نشده است. در این گفتار بر آنیم که پس از ارائه و نقد پیشینه تحقیق، شواهد تازه‌ای از این ویژگی به دست دهیم و سپس چگونگی به کار رفتن کسره به عنوان پی بست نکره‌ساز و محدوده زمانی و مکانی این کاربرد را بررسی کنیم. در پایان تأثیر احتمالی این ویژگی در دستور زبان را پی جویی خواهیم کرد.

۱. پیشینه پژوهش^۱

ظاهراً نخستین کسی که به این ویژگی اشاره کرده ملک‌الشعرا بهار است. او در مقدمه مجمل‌التواریخ والقصص (ص کو) پس از بیان این که مؤلف کتاب «گاهی... یای نکره را که باید ثبت شود حذف کرده و عوض (وقتی که) نوشته است (وقت که)»، در حاشیه آورده است: «حذف یای نکره از اختراعات کاتبان اسلامی است». وی همچنین در حاشیه ۱۰، صفحه ۶۲ (در حاشیه عبارت «... یک جمینه گل بود و دیگر از تن مردم و پارس و سواد و مداین، جماعت که بر ایشان عاصی شده بودند...») آورده است:

ظ: جماعتی، و یا بحذف یای نکره: چه یای نکره یا وحدت در فارسی مجهول و بطریق کسره تلفظ میشود و در اینصورت ممکنست املائی بوده که آنرا از لحاظ صحت تلفظ حذف میکرده‌اند مانند حذف یای در لفظ (آنک) و (آنچ) در (آنکی) و (آنچی) که بعد: آنکه و آنچه شده است.

بهار در حاشیه صفحه ۸۹ مطلب مشابهی را تکرار کرده است (در حاشیه عبارت: «چنین یافتیم از کتابها که جمع کرده شد...»؛ نیز نک: ص ۳۵۹، ح ۲؛ ص ۳۹۹، ح ۲). او

۱. از آقایان علی صفری آق‌قلعه و حمیدرضا سلمانی، از بابت معرفی برخی منابع کارآمد در تکمیل این بخش، بسیار سپاسگزارم.

در کتاب سبک‌شناسی (بهار، ۱۳۷۳: ۴۱۸/۱) نیز گفته است (عبارات منقول از تاریخ بلعمی عیناً مطابق نقل بهار است):

یای تکبیر در اسامی نیز گاهی حذف میشود و این مربوط برسم الخط است که در جای خود گفته خواهد شد، مثال از بلعمی:

«ایذون گویند کین جهان تا بوذ آتش پرستی بوذ و همه ملوکان جهان آتش پرستیذندی... تا بوقت که از یزدگرد شهریار مُلک بشد و بمسلمانان افتاد»

که یای «بوقتی» را از خط حذف کرده است. و گمان من آنست که این حذف یا مربوط برسم الخط قدیم باشد، چه صوت این یا با کسره یکی است و صدای یائی ندارد، بنابراین آنرا در خطوط قدیم حذف کرده بجای آن کسره‌ای می‌گذاشته‌اند و این رسم الخط تا قرن نهم و دهم هجری هم در کتب خطی دیده می‌شود.

شاهدی که بهار نقل کرده در تاریخ بلعمی چاپی به گونه دیگری آمده است (نک: بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۲/۱، س ۴) و این عبارت در دست‌نویسی که در اختیار بهار بوده به این صورت آمده بوده است.

لازار (۱۹۶۳: ۱۹۹) نیز نمونه‌هایی از این ویژگی به دست داده و ظاهراً آن را نوعی خصوصیت رسم الخطی دانسته است. او یک شاهد از تاریخ بلعمی (دست‌نویس بهار، گ ۲۲۵ پ: ملک مرد از آن خویش با او بفرستاد)، دو شاهد از تاریخ سیستان (ص ۱۰۴: و هر کسی بناحیت از سیستان بنشستند - بهار در پانویس گفته است: «کذا. و باید بناحیتی و یا بیکی ناحیت می‌بود - و نیز ممکنست بجای یای نکره بکسره زیر تاء ناحیت در رسم قدیم اکتفا رفته باشد و نظیر این دیده شده است.»؛ ص ۳۸۱: آن وقت دست آتش گیرید - بهار در پانویس گفته است: «دست آتش - یعنی دستی آتش - و چون یای نکره در خراسان مانند کسره تلفظ می‌شده است چنانکه امروز هم همانقسم تلفظ میشود - ظاهراً در این کلمه املاء را از عین تلفظ گرفته و آن را انداخته است.») و هفت شاهد از تفسیر سوراآبادی نسخه تهران (همان دست‌نویس ترجمه و قصه‌های قرآن) آورده است.

مهدی محقق نیز در مقدمه لسان التنزیل در بخش «خصائص رسم الخطی» آورده است:

۱۰- کسره بجای یا، مانند:

بد داستان است داستان این گروه: بد داستانی است داستان این گروه، ۱۸۰

دوستان که زنا کنند با ایشان: دوستانی که زنا کنند با ایشان، ۱۸۶

جوانان بودند: جوانانی بودند، ۱۳۴

خانلری (۱۳۸۲: ۱۷۳/۳) می‌گوید که در برخی از دست‌نویس‌های کهن، یای نکره به‌صورت کسره نوشته شده و گاهی این کسره نیز حذف شده است (شواهد او مستخرج از قصص قرآن مجید است). او در جایی دیگر (۱۳۸۲: ۴۴۲/۳) حدس می‌زند که حذف یای نکره و آمدن کسره به‌جای آن ممکن است نشانه‌گویی خاصّی، شاید گویش هرات، باشد و شواهدی از طبقات‌الصوفیه ارائه می‌کند. مولائی نیز در مقدمه طبقات‌الصوفیه (خواجه عبدالله، ۱۳۹۶: ۱۳۳) شواهدی از این کاربرد به دست داده است (زیر عنوان «حذف یای بدل از کسره‌ی اضافه»). محمّد معین (۱۳۶۳: ۴۲) زیر «املا‌ی یای نکره» آورده است:

در تحریر معمولاً یای نکره را به صورت «ی» نویسد، اما در قدیم گاه آنرا نمی‌نوشتند.

و پس از آن، شواهدی از ترجمه تفسیر طبری (ج ۱، ص ۱۳۳: «دشمن هویدا») در ترجمه «عدو مبین» و مجمل‌التواریخ و القمصص (ص ۱۳۲: وقت از دریا جوهری همی خرید) ارائه می‌کند.

شفیعی کدکنی یک شاهد از این کاربرد را در اسرارالتوحید نشان داده است (نک: محمدبن منور، ۱۳۸۱: ۱۵۸/۱، س ۲۰- شیخ از اسب بیفتاد، اما، هیچ خلل نبود و جای افکار نبود؛ نیز نک: همان: ۵۵۲/۲). او همچنین یک شاهد از این کاربرد را در رساله «ذکر قطب السالکین» سراغ داده است (اگر مردی چادر زن در سر کشد؛ گ ۱۲ از رساله، گ ۳۴۶ از مجموعه؛ نک: شفیی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). این رساله در مجموعه ۱۷۹۶ کتابخانه مرادآمل آمده است. این مجموعه همان است که مولائی آن را در تصحیح رسائل خواجه عبدالله اساس قرار داده است (و چنان‌که خواهد آمد، این ویژگی را به‌وفور حفظ کرده است) و علاوه بر آن‌که کاتب آن احتمالاً هروی بوده (تاریخ کتابت دست‌نویس از ۸۵۲ تا ۸۷۷ق است و در سال ۹۲۱ق در تملک شخصی به نام محمد بن عبدالله هروی بوده)، گردآورنده و نویسنده/ تلخیص‌کننده احوالات ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر و احمد جام (رساله‌های ۱۸ تا ۲۰) نیز به احتمال بسیار هروی بوده و این رساله‌ها را در میان رسائلی از خواجه عبدالله آورده است.^۱ شفیی کدکنی درباره این دست‌نویس گفته است:

۱. اگر این رسائل را نوشته خود خواجه عبدالله ندانیم، با توجه به آن‌که املاکننده قطعاً و کاتب به احتمال بسیار هروی بوده‌اند و نیز نظر به این‌که خواجه عبدالله این رسائل را به احتمال بسیار در هرات املا کرده است، به نظر می‌رسد علتی برای تردید در این‌که گردآورنده رسائل نیز از اهالی هرات بوده است باقی نمی‌ماند.

رساله به احتمال قوی در مناطق شرقی خراسان کتابت شده، زیرا به جای کسره اضافه ی و به جای ی کسره اضافه در آن فراوان دیده می‌شود (همانجا).

او در اثر دیگر خود (چشیدن طعم وقت؛ نک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۵) نیز شواهدی از این کاربرد نشان داده (نک: بخش «نقد پیشینه» از همین گفتار) و شواهدی از این کاربرد را هم در گفتار احمد جام به دست داده است (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۳: ۴۳۳). وی در کتاب در هرگز و همیشه انسان نیز یک نمونه از این کاربرد را سراغ داده است (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۴: ۴۱۴، ش ۲۷۱ - بر دل اعتماد نتوان که روز مرده است و روز زنده).

آن گونه که گفته شد لازار شواهدی از ترجمه و قصه‌های قرآن آورده است و خانلری شواهدی از قصص قرآن مجید (که گزیده‌ای از ترجمه و قصه‌های قرآن است). یحیی مهدوی در مقدمه قصص قرآن مجید درباره این ویژگی می‌گوید:

کسره بجای «یای» وحدت مثل «عمود از آهن» بجای «عمودی از آهن»

و در متن این کتاب شواهدی از این ویژگی دیده می‌شود (نک: ص ۲۷، ح ۳؛ ص ۷۲،

ح ۱ و ۲؛ ص ۷۹، ح ۴؛ ص ۸۷، ح ۲؛ ص ۱۱۸، ح ۲؛ ص ۱۵۵، ح ۱؛ ص ۲۱۵، ح ۳؛ ص ۲۸۷، ح ۳؛ ص ۳۲۳، ح ۲).

آیه‌الله زاده شیرازی در مقدمه بخشی از تفسیری کهن به پارسی (ص پنج) آورده است:

کاتب تا آنجا که دانش او اجازه می‌داده تمام نکات رسم الخط نسخه اصل را با ذکر نسخه‌بدلها رعایت کرده است. از قراین و شواهد چنین استنباط می‌شود که کاتب در نقل گویشهای نسخه اصل وسواس زیادی داشته و در ترسیم آنها امانت را کاملاً رعایت کرده است. به عنوان مثال در تحریر عبارت «همه روز چند است» نخست به شکل «همه روزی چند است» نوشته اما پس از آنکه متوجه شده است که (ی) در رسم الخط وجود ندارد روی آن خط کشیده و همان کسره را گذارده است.

همو در جایی دیگر از همین مقدمه (صفحه نه) می‌گوید:

اینک در تأیید نمونه‌های گفته شده به نکات گویشی با ذکر شواهدی از تفسیر و آیه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. به کار بردن کسره جای «ی» به گونه‌ای فراوان و گسترده: ... درامیختند کردار نیک و کردار بد یکی نیک و یک بد؛ ... بنه کورفیذد بوذند فرعون مرد برو رشته بود در زمین و مرد از گزاف کویان بود؛ گروهی بکورفیدند و گروه نه؛ از آفرید گروه است. کوی = گویی.

با توجه به آنچه گذشت، ظاهراً آیه‌الله‌زاده این ویژگی را ناشی از گویش مؤلف، که از اهالی هرات بوده، دانسته است.

حامد خاتمی‌پور در مقدمه هزار حکایت صوفیان (ص ۳۳، زیر «ابدالِ "ای" به "ا"») آورده است:

مطابق همین ابدال یای نکره در اغلب موارد به صورت کسره می‌آید چنان‌که هنوز در لهجه روستاهای مرکز و جنوب خراسان شایع است: «این مرید را، مادر پیر داشت.» ۱۴۱ «سفیان الثوری... در محلی می‌گذشت، کودک را دید، بلبل را گرفته.» ۱۷۶ «کاروان از مشرکان شب در مکه رسیدند.» ۱۷۴ و موارد متعدد دیگر.

صادقی (۱۳۹۱: ۳۶۹) نیز مواردی از این کاربرد را، زیر عنوان «تخفیف مصوتها»، در دست‌نویس شهرت‌یافته به پلی میان شعر هجایی و عروضی نشان داده است (تمامی ارجاعات به این متن به صفحات عکسی آن است): گفتند (= گفتندی) - ص ۴۴، س آخر؛ بگروند (= بگروندی) - ص ۱۷۵، س آخر؛ گفتست (= گفتستی) - ص ۱۷۸، س آخر؛ زرد (= زردی، با یای نکره) - ص ۱۷۹، س ۲. چنان‌که پیداست، تنها یکی از موارد بالا یای نکره است (احتمال دارد که آن یک مورد نیز حاصل سهو کاتب باشد، چرا که هم از نظر معنی و هم با توجه به سجعی که در عبارات ساخته شده، «زرد» نباید نکره باشد) و دیگر موارد یای انشاست.^۱ اما در این کتاب موارد دیگری نیز از این کاربرد یافت می‌شود: روزگار - ص ۷۶، س ۲ (بدون کسره)؛ از بس - ص ۱۶۰، س ۴ از پایین (این مورد نیز ممکن است نتیجه سهو کاتب باشد)؛ آیات - ص ۱۷۹، س ۴؛ خواهش - ص ۱۸۷، س ۴ از پایین. در موارد یادشده کسره به جای یای نکره آمده است. البته کاربرد کسره به جای یای انشاء در این کتاب بیشتر به چشم می‌خورد: بفرست - ص ۱۱۳، س ۵؛ بگروند - ص ۱۷۵، س آخر؛ گفتست - ص ۱۷۸، س آخر؛ بینید - ص ۱۸۱، س ۴ از پایین؛ بدهید - ص ۲۲۳، س ۴ از پایین؛ گردانیم - ص ۲۲۳، س ۳ از پایین. همچنین در یک مورد به جای یای نکره فتحه آمده است (مزد -

۱. میرزا حبیب اصفهانی می‌گوید که «فعل اگر به چیزی از قبیل آرزو و خواهش و پند و امید و دودلی و مانند اینها پیوندد آن را انشایی گویند» (مظاهری و دیگران، ۱۳۸۳: ۹۷). ما در اینجا «شرط» و «بیان رؤیا» را نیز به مواردی که میرزا حبیب گفته است می‌افزاییم تا «فعل انشایی» همه افعالی را که این «ی» بدانها افزوده می‌شود در بر بگیرد.

ص ۶۵، س آخر) که به احتمال قریب به یقین، سهو کاتب است،^۱ چنان‌که در دو مورد زیر هم کسره ظاهراً به جای یای نسبت آمده است: عذاب الیه دَرَنکَدَرْد (ص ۷۷، س ۴)؛ باذن الیه در جنان ارند - ص ۲۲۹، س ۷ از پایین.^۲ در موارد دیگر نیز می‌توان دید که کاتب برخی حرکات را بی‌دقت یا جابه‌جا گذاشته است: دل (به جای: دل) - ص ۱۱۸، س ۴؛ مِت (به جای: مِت) - ص ۲۲۱، س ۳؛ عالم (غلط است، به جای: عالم) - ص ۲۱۳، س ۲. عرفان چوبینه بهروز نیز شواهدی از این کاربرد را در دست‌نویس مورخ ۷۲۲ از کفایه الطب (که چند کاتب دارد و نام هیچ کدام از آنان دانسته نیست) به دست داده است (نک: چوبینه بهروز، ۱۳۹۷: ۱۰۸):

... و اگر در مسنک میان خزد و درم بر بیون را با یک قیراط مشک...
... بعد از آنکه از امیده باشد از جوش بردارد و صافی کرداند و در مسنک یاره فیکرا در وی کند و دانکی محموده انطاکی...
صفت صبر و زعفران و افشیره مامینا از هر یکی در مسنک همه را جون سر مه بساید...

۲. نقد پیشینه

چنان‌که گفته شد، محمد معین و محمد سرور مولانی از ویژگی مورد نظر ما به حذف یای نکره تعبیر کرده‌اند. از آن‌جا که در دست‌نویس بسیاری از آثار مورد بحث (تاریخ بلعمی، ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید، لسان‌التزیل، بخشی از تفسیری کهن به پارسی و پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی) در این‌گونه مواضع کسره‌ای جانشین یای

۱. در بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۷، نیز نمونه‌ای با فتحه آمده که سهو مصحح است.
۲. درباره این‌که چگونه چنین اشتباهی از کاتب سر زده است، حدس نگارنده این است که احتمالاً این ویژگی در رسم‌الخط خود او نبوده، بلکه رسم‌الخط مادر نسخه خویش را رعایت کرده است. از این روی، با توجه به شواهدی که در دست‌نویس پیش چشم خود دیده بوده به این نتیجه رسیده است که «در این دست‌نویس گاه کسره جانشین "ی" می‌شود»، بدون توجه به آن‌که در این کتاب (یعنی کتابی که کاتب مورد اشاره از روی آن می‌نوشته است) کسره تنها جانشین «یا»های نکره و انشاء می‌شود (در واقع همان خطایی که از مصحح بخشی از تفسیری کهن به پارسی سر زده (نک: بخش «نقد پیشینه» از همین مقاله)، دامن‌گیر کاتب دست‌نویس پلی میان شعر هجایی... نیز شده است). در نتیجه آنگاه که به «عذاب اله» و «اذن اله» برخورده است - از آنجا که صورت‌های «عذاب الهی» و «اذن الهی» برای او آشنا تر بود - به تصور این‌که کاتب مادر نسخه او در این دو مورد کسره را از قلم انداخته بوده است، آن را از پیش خود افزوده و قاعده را غلط کرده است.

نکره شده است، تردیدی باقی نمی ماند که در اینجا با حذف یای نکره روبرو نیستیم.^۱ اما تحلیل ملک الشعرا بهار و پس از او خاتمی پور از ویژگی یادشده، که آن را نتیجه کیفیت یکسان تلفظ یای نکره و کسره دانسته و با تلفظ امروز خراسان سنجیده اند، حاصل یکی دانستن کیفیت ادای کسره در فارسی قدیم و فارسی امروز است (بعداً نادرستی این فرض را نشان خواهیم داد). در این تحلیل، نه تنها تحولاتی که به ایجاد چنین ویژگی ای انجامیده نادیده گرفته شده است، بلکه عامل ایجادکننده این ویژگی (تنها عاملی که در این تحلیل بدان اشاره شده)، واژگونه نمایانده شده است. آنچه موجب پدید آمدن این ویژگی شده یکسانی تلفظ یای نکره با کسره نیست، بلکه یکسانی تلفظ کسره با یای نکره است (نک: بخش ۴ از همین مقاله).

سخن علی اشرف صادقی درباره این ویژگی نیز خالی از مسامحه ای نیست. اگر کیفیت ادای کسره را (به تبعیت از صادقی؛ نک: بخش ۴ پایین تر) همانند یای معروف بدانیم، کسره بدل از یای نکره و یای انشاء نمی تواند حاصل تخفیف «یا» باشد، مگر آن که کیفیت ادای یای نکره یا کسره در محل نگارش متون مورد نظر دچار تحولی شده باشد. اگر تصور کنیم که چنین تحول آوائی ای اتفاق افتاده است (که باید اتفاق افتاده باشد)، جایگزین شدن یای نکره و انشاء با کسره باید نشانه این تحول آوائی باشد و لزومی ندارد که ابداع این رسم الخط برای نشان دادن تغییری در کمیّت ادای واج مورد بحث «نیز» بوده باشد. از سوی دیگر، وجود یای بدل از کسره اضافه در بسیاری متون نشان می دهد که «ی» و «یا» الزاماً بر مصوّت هایی با تفاوت کمی دلالت نمی کنند. افزون بر این، کوتاه شدن کمیّت یاهای نکره و انشاء و یکسان شدن آنها با کسره اضافه (کماً و کیفاً) منجر به یکسان شدن این اجزاء دستوری و ایجاد اختلال در کارکرد آنها می شود؛ از این روی، مادام که قرینه ای دال بر یکسان شدن کمیّت کسره مورد نظر با کسره اضافه به دست نیاورده ایم، محتاطانه تر آن است که کشش کسره بدل از یای نکره (و انشاء) را با صورت اصلی آن (یعنی یاهای نکره و انشاء) یکسان بدانیم.

۱. حذف یای نکره در واقع امری دستوری است که در بخش های ۲.۲ و ۶ بدان خواهیم پرداخت. البته «حذف یای نکره» تعبیر نادرستی است و تعبیر درست از این خصوصیت دستوری «نکره نیامدن برخی کلماتی که امروز نکره می آوریم» است.

اما یکی از نکات بسیار مهم در بررسی پیشینه این مبحث آن است که برخی از شواهدی را که پژوهشگران پیشین آورده‌اند باید از دایره بحث بیرون گذاشت. در تشخیص ویژگی مورد بررسی توجه به دو نکته بسیار مهم است. از این دو نکته درمی‌یابیم که این ویژگی، آن‌گونه که گاه پنداشته می‌شود، فراگیر و همگانی نبوده، و تنها در دوره‌ای و در منطقه یا مناطق محدودی وجود داشته است. و اما آن دو نکته:

۱.۲. یکی از ویژگی‌های رایج رسم الخط قدیم آن است که هر گاه دو «ی» در پایان واژه‌ای (پس از \bar{a} یا \bar{u}) در کنار هم می‌آید، بسیاری از کاتبان یکی از دو «ی» را حذف می‌کردند و، مثلاً، به جای «جایی» می‌نوشتند «جای»، یا به عوض «مویی» می‌نوشتند «موی». این شیوه مختص مواردی که یای مجهول (اعم از نکره و انشاء و...) به پایان کلمه‌ای چسبیده باشد، نبوده است و، برای مثال، در همان مجمل التواریخ و القصاص (ص ۳۸۹، ح ۵)، به تصریح مصحح، کاتب به جای «بویی» (منسوب به آل بویه) «بوی» نوشته است. شاهدی که رواج بسیار این رسم الخط را نشان می‌دهد این بیت سنائی است:

ز آنکه مقلوب سنائی یانس است گر نگیرم انس با من بد مگرد (اصل: مکرد)

(سنائی غزنوی، ۱۳۸۸: ۱۲۳)

روشن است که «یانس» مقلوب «سنائی» نیست، بلکه مقلوب «سنای» است و سنائی نام خود را «سنای» می‌نوشته است.

غالب مواردی که بهار در مجمل التواریخ نشان داده از همین قبیل است (نک: ص ۶۲، ح ۱۰؛ ص ۸۹، ح ۱؛ ص ۱۲۳، ح ۱؛ ص ۱۲۹، ح ۶؛ ص ۱۴۸، ح ۱؛ ص ۱۵۸، ح ۳؛ ص ۲۲۲، ح ۱؛ ص ۲۸۹، ح ۳؛ ص ۳۱۴، ح ۱؛ ص ۳۵۹، ح ۲؛ ص ۳۹۹، ح ۲. دقت شود که کاتب دست‌نویس مجمل التواریخ گاهی به جای «جائی» می‌نویسد «جاء»، اما این امر خللی در تحلیل ما ایجاد نمی‌کند، زیرا همو به جای «بجای رسیدن» می‌نویسد «بجاء رسیدن»، یعنی «ء» را پس از مصوّت‌های بلند نشانه y می‌داند؛ نک: همان: ص ۳۴۱، ح ۲).^۱ همچنین تنها شاهدی که شفיעی کدکنی از اسرار التوحید نقل کرده است («جای افگار نبود»؛ کسره «جای» افزوده

۱. بهار، بر اثر خلط این ویژگی رسم الخطی با ویژگی مورد نظر ما، دایره کاربرد کسره بدل از یای نکره را بسیار گسترده تصوّر کرده و به احتمال قریب به یقین از همین جاست که گفته است «این رسم الخط [یعنی آوردن کسره بدل از یای نکره] تا قرن نهم و دهم هجری هم در کتب خطی دیده می‌شود» (نک: بخش «پیشینه پژوهش»).

مصحح است) و شواهدی که از احمد جام نقل کرده است (در کتاب درویش سستیپنده؛ نک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۳: ۴۳۳ - «دعای بگفت» و سه شاهد دیگر از همین دست) از همان مقوله پیش گفته است و ربطی به موضوع بحث ما ندارد.

۲.۲. نگاه به مقوله نکره در تمامی دوره‌ها و در میان نویسندگان مختلف یکسان نبوده است و حتی در متنی یکسان می‌توان شاهد دو نوع رویکرد بود. برای مثال، در عبارت زیر:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ آلِهِ نَكَرَتْ خَدَايَ هَيْجِ فَرَزَنْد... وَ نَبُوذَ بَا خَدَايَ هَيْجِ خَدَايَ (سورآبادی، ۱۳۴۵: ۸).

آن گونه که پیداست، در ترجمه دو عبارت یکسان، موصوف «هیج» یک بار نکره است و بار دیگر نه (ویژگی مورد نظر - یعنی آوردن کسره به جای یای نکره - در این دست‌نویس تفسیر سورآبادی دیده نمی‌شود). همچنین است در این دو عبارت:

و ی [پسر فضیل عیاض] آنرا بشنید و زعقه‌ای بزد و جان بداد. ... [زراربن اوفی] بانگ بکرد و بیفتاد مرده (خواجه عبدالله، ۱۳۹۶: ۱۶۳).

می‌توان تصور کرد که در عبارت دوم، کسره‌ای پس از «بانگ» وجود داشته که کاتب آن را از قلم انداخته است (در طبقات الصوفیه کسره جایگزین یای نکره یافت می‌شود)، اما در تاریخ بیهقی - که به اقتضای قواعد منشی‌گری باید متنی معیار و یکدست باشد - هم می‌توان چنین دوگانگی‌ای را دید:

باید که [مسعود] این کار به‌زودی گیرد... و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است... که آن کارها که تا اکنون می‌رفت، بیشتر به حشمت پدر بود (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱/۱).

و وی معتمدان خویش را در شهر فرستاد تا آن تکلفی که کرده بودند بدیدند. (همان: ۱۴/۱)

در دو عبارت یادشده، موصوف «آن» پیش از جمله موصول یک بار نکره است و دو بار نه (آن گونه که پیداست نمی‌توان در پایان «کارها» کسره‌ای متصور شد). بر شواهد پیش گفته می‌توان شواهد دیگری افزود، اما همین شواهد هم نشان می‌دهد که نباید انتظار داشت که نویسندگان همه‌جا در نکره آوردن یا نیاوردن اجزای جمله یکسان عمل کنند. آنچه این تحلیل را تقویت می‌کند کاربردهای معاصر است. امروز، با وجود گسترش آموزش و پرورش، رادیو و تلویزیون، فرهنگستان، مجلات تخصصی و... که همگی ابزارهایی برای ترویج زبانی

استاندارد هستند، باز ممکن است بر جلد کتابی که مؤلفی ناشناس دارد نوشته شود «از مؤلف ناشناس» و هیچ کس به آن شک نکند؛ این موضوع نشان می‌دهد که همچنان کاربران زبان فارسی بر سر نکره و غیرنکره توافق صددرصدی ندارند. حال تصور کنید که در سده‌های چهارم تا ششم وضع چگونه بوده است. برخی از شواهدی که پژوهشگران یادشده ارائه کرده‌اند از همین مقوله‌اند:

بوبر و راق مرد کریم بود (خانلری، ۱۳۸۲: ۴۴۲/۳؛ از طبقات الصوفیه).^۱

عبارت پیش‌گفته را قیاس کنید با:

اکنون مسئله دیگر شد و ما قصد کردن بر آن سویله کردیم که شغل فریضه در پیش داریم (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۲/۱).

عبارت زیر نیز از همین دست است:

ناگاه پیری فرا سر او آمد، پیر باهیت (خانلری، ۱۳۸۲: ۴۴۲/۳؛ از طبقات الصوفیه).

همچنین «دشمن هویدا» را که در ترجمه «عدو مبین» در ترجمه تفسیر طبری آمده است باید از همین دست موارد دانست (نک: معین، ۱۳۶۳: ۴۲). از همین قبیل است عبارت «یکی اندر مستی بدر آمد و بانگ برداشت بعلامت که کرده بودند» در مجمل‌التواریخ (نک: ص ۳۵۹، ح ۲) که می‌توان آن را با این بیت مقایسه کرد:

چو خونریز شد دشمن آمد پدید
خنک شاه کو خون شاهان ندید!

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱۳/۴. دست‌نویس سن‌ژوزف نیز متن خالقی مطلق را تأیید می‌کند؛

نک: فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۳۵)

پیداست که نمی‌توان «شاه» (با کسره کشیده) خواند و چنین شاهدی به هیچ وجه نمی‌تواند نشانه ویژگی یادشده باشد. یکی دیگر از شواهد مجمل‌التواریخ را نیز می‌توان با شاهد پیشین سنجید:

۱. ما از طریق شواهد قطعی‌تر می‌دانیم که ویژگی مورد نظر در نثر خواجه عبدالله وجود دارد و، از این رو، احتمال می‌دهیم که در این‌گونه موارد نیز کسره جایگزین یای نکره شده است. آنچه در این بخش قصد روشن ساختنش را داریم آن است که از این‌گونه شواهد نمی‌توان برای اثبات وجود ویژگی یادشده در نثر خواجه عبدالله بهره برد و به همین قیاس استفاده از آنها برای اثبات وجود ویژگی مورد نظر در ترجمه تفسیر طبری یا مجمل‌التواریخ نیز نادرست است.

شمر بفرمود تا دهروزه برگرفتند، و با گزیدگان سپاه روی در بیابان نهادند، که آنرا هرگز کرانه کسی ندید... (مجمل التواریخ: ۱۵۹).

اما روشن است که در اینجا سخن از «آن بیابانی که آن را...» نیست (بر خلاف دو شاهد پیشین که در آنها سخن از «آن علامتی که کرده بودند» و «آن شاهی که خون شاهان ندید» بود) و سنجش این شاهد با شواهد پیشین دور از احتیاط است. با این حال علائم سجاوندی، که مصحح خود در متن نهاده است، نشان می‌دهد که چرا در اینجا «بیابان» نکره نیامده است: و با گزیدگان سپاه روی در بیابان نهادند، [بیابانی] که آنرا هرگز کرانه کسی ندید؛ در واقع نویسنده موصوف جمله موصول را، که در جمله قبل آورده، حذف کرده است.^۱

گذشته از دو نکته‌ای که گفته شد و بی‌توجهی به آنها ممکن است موجب افزودن شواهد نامربوطی به شواهد کاربرد کسره به جای یای نکره شود، گاهی بدفهمی عبارات نیز در تشخیص نادرست شواهد مؤثر است. برای مثال، عبارتی که در صفحه ۱۳۲ مجمل التواریخ آمده و بهار آن را از جمله شواهد ویژگی پیش گفته پنداشته و معین نیز آن را نقل کرده، این است:

... لیکن مقابلت این کار را چیزی سازم که در عالم کس را نباشد، پس طلسمی کرد که از هر چهار سامان که دشمن آهنگ ایشان کردی سوار طلسم از آن روی حرکت کردی، و آواز جلاجل برخاستی، ملک بدان شادمان شد، و سالها بماند تا بعهدی که زن پادشاهی، وقت از دریا جوهری همی خرید...

در اینجا برداشت نادرست از عبارت موجب شده است که «وقت» را «وقت/وقتی» و قید بدانند، در حالی که مضاف‌الیه «پادشاه» است و فاعل جمله اخیر «زن پادشاه وقت» است (درباره آمدن یای بدل از کسره اضافه در مجمل التواریخ نک: مقدمه همان کتاب، صفحه کو). همچنین در عبارت زیر:

۱. اکنون، با توجه به آنکه مقوله نکره در زبان فارسی آن‌گونه که باید مورد تحلیل و طبقه‌بندی قرار نگرفته است، نگارنده نمی‌تواند مشخص کند که کدام کاربردهای اسامی نکره در زبان فارسی محل اختلاف است و کدام نیست؛ از این روی، در اینجا تنها به بررسی شواهدی پرداخت که دیگر پژوهشگران به دست داده‌اند و موارد اختلافی را از میان آنها بیرون کشید و کوشید در شواهدی که خود ارائه می‌کند از مواردی که احتمال اختلاف در آنها وجود دارد بپرهیزد، جز در جایی که کاتب با گذاشتن کسره به وجود این ویژگی تصریح کرده باشد.

نقل است که صوفی سلطان را خوابی دیده بود. گفت: به سلطان بازگویی و بگویی که کدام صوفی دیده است. شیخ گفت «خاموش! که من شما را در سلطانِ دوخته‌ام که ایشان هرگز خواب نکنند. اگر این خواب بگویند اعتقاد او در حق شما اندک شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

مصصح گفته است:

در سلطانِ دوخته‌ام: در سلطانی دوخته‌ام. کسره اضافه به جای یای وحدت مراجعه شود به نوشته بر دریا، ۱۰۳ (همان: ۲۹۵).

چنان‌که پیداست، در عبارت‌های یادشده لفظ «سلطان» در هر دو مورد به یک نفر بازمی‌گردد و «او» (در «اعتقاد او در حق شما...») نیز به همان سلطان بازمی‌گردد و معنی‌ای که شفیعی کدکنی برای این عبارت به دست داده است (من شما را به سلطانی منسوب کرده‌ام که خواب ندارد = حق تعالی) نادرست است (کسره «سلطان» بی‌گمان افزوده گزارنده است)؛ این‌که این درویشان به «شاهنشاهی خواب» منتسب باشند چه تناقضی دارد با آن‌که خودشان بخوابند؟ صورت صحیح جمله این است که «من شما را در سلطان دوخته‌ام، که ایشان هرگز خواب نکنند.» و معنی آن این است که «من شما را [به این عنوان که] ایشان هرگز نمی‌خوابند در سلطان دوخته‌ام (شما را با او مرتبط کرده‌ام)» و از این روست که اگر سلطان بدانند که این درویش خوابی دیده است اعتقادش به آنان خلل می‌پذیرد.

اما درباره بخشی از تفسیری کهن به پارسی باید گفت که در این کتاب یای انشاء نیز به صورت کسره آمده و مصصح در مقدمه آن را به صورت دیگری تحلیل کرده است. آن‌گونه که گفته شد، به عقیده آیه‌الله زاده در این کتاب «کوی» به جای «گویی» آمده است. عبارتی که لفظ «کوی» در آن به کار رفته است در صفحه ۱۴۵ دیده می‌شود:

وَلَيْنَ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ وَاَزَّ اِيشَانِرَا كُويِ وَايْن اِنْ اِيذِر در موضع کما است اَيْن اِنْ رَا
هِيح حَكَم شَرْط نِيَسْت اِيذِر وَايْن قُلْتَ وَاَزَّ كُويِ يِعْنِي هِرَكَاه كِه كُويِ مَشْرَكَانِرَا كِه شَمَا
انِكِيخْتَبِي اِيذِر...

به لحاظ آن‌که همه این موارد در ترجمه «لئن قلت» هستند، به نظر می‌رسد که صورت درست این افعال «گوئی» باشد و کسره به جای یای انشاء آمده باشد و نه، آن‌گونه که مصصح پنداشته است، به جای شناسه دوم شخص مفرد.

با توجه به آنچه گذشت (پس از نقد و ردّ شواهد نقل شده از مجمل التواریخ، ترجمه تفسیر طبری، اسرارالتوحید، چشیدن طعم وقت و درویش ستیهنده) تا کنون می‌دانیم که ویژگی یادشده در متون زیر یافت می‌شود:

۱. یکی از دست‌نویس‌های تاریخ بلعمی (با تصریح به کسره)
۲. تاریخ سیستان (بخش کهن، بدون تصریح به کسره)
۳. قصص قرآن مجید (با تصریح به کسره)
۴. طبقات الصوفیه و کلمات شیخ الاسلام (اثر اخیر در کتاب در هرگز و همیشه انسان، هر دو بدون تصریح به کسره)
۵. بخشی از تفسیری کهن به پارسی (با تصریح به کسره)
۶. لسان التنزیل (با تصریح به کسره)
۷. هزار حکایت صوفیان (با تصریح به کسره)
۸. پلی میان شعر هجایی و عروضی (با تصریح به کسره)
۹. یکی از دست‌نویس‌های کفایة الطب (بدون تصریح به کسره)

۳. شواهد دیگر

جز متون یادشده، در متون دیگری نیز این ویژگی دیده می‌شود. در الابنیه عن حقائق الادویه (در ۱۶۰ صفحه‌ای که نگارنده بررسی کرده است) شاهدهی هست که می‌تواند وجود این ویژگی را نشان دهد:

و چون بیزی ادرار البول آرد، و او گرمست اندر آخر درجه‌ی سیم، جوهری غلیظ با ویست، جوهری مایی گرم، و جوهر هوایی گرم و چون بیفشاری و ثفلش (چاپی: ثفلش) بیفکنی اندر عصارتش این دو جوهر لطیف بماند، و آن دو جوهر غلیظ برود (موفق هروری، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۳؛ همو، ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱).

اما دو شاهد دیگر در این کتاب هست که اگر کاتب در آنها چیزی را از قلم نینداخته باشد وجود این ویژگی در الابنیه را قطعی می‌کند:

فرنجمشک گرم و خشک است... و شربتی از او درمَسنگ است (همو، ۱۳۸۹: ۲۴۲-۲۴۳؛ همو، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۲۹۸).
مرزنجوش... از او شربتی درمَسنگ است (همو، ۱۳۸۹: ۳۱۸-۳۱۹؛ همو، ۱۳۸۸: ۴۰۴-۴۰۵).

قدر شربت فرنجمشک را منابع دیگر یک و نیم درهم (غسانی ترکمانی، ۱۴۲۱: ۲۶۴) و سه درهم (عقیلی شیرازی، ۱۳۹۰: ۵۸۹) گفته‌اند و قدر شربت مرزنجوش را سه درهم (غسانی ترکمانی، ۱۴۲۱: ۳۵۵) و یک اوقیه (انطاکی، بی تا: ۳۲۳)، و از این روی می‌توان احتمال داد که در این دو مورد اصل نوشته ابومنصور موفّق هروی، برای مثال، «[سه] درمَسنگ» بوده و کاتب (اسدی طوسی) عدد «سه» را از قلم انداخته است (متأسفانه دیگر دست‌نویس الالبیه در هر دو موضع افتادگی دارد و کمکی نمی‌کند). با این حال میان میزان‌های الالبیه و منابع یادشده در بسیاری مواقع تفاوت‌هایی هست و از این روی نمی‌توان با توجه به آن منابع این دو شاهد را مردود دانست. این دو شاهد را می‌توان با شواهدی که از یکی از دست‌نویس‌های کفایة الطب نقل کردیم قیاس کرد.

پیش از این گفته شد که این ویژگی در طبقات الصوفیه به چشم می‌خورد و از این روی انتظار می‌رود که در دیگر آثار خواجه عبدالله انصاری نیز یافت شود. این کاربرد را در رسالهٔ چهل و دو فصل نیز می‌توان یافت:

هرگز کسی نیت این کار نکرد که در آن نیت او اخلاصی (اصل: اخلاص) بود که نه او را در حالی از همه محنت و اشغال خلاصی بود (خواجه عبدالله، ۱۳۸۹: ۴/۱).
در آن راه چاهی (اصل: چاه) یافت فرو رفت و آب خورد و بیرون آمد... گفتند، یعنی جمعی (اصل: جمع) از صحابه که... (همان: ۱۲/۱).
... و هرکه به تو برگذشت که از تو بنیاسود به نوعی، به سلام یا به جواب نیکوی، یا به حرمت‌داشتی (اصل: حرمت‌داشت)، یا به روی تازه‌ای، یا به خلق خوشی... (همان: ۱۳/۱).

و موارد متعدد دیگر. همچنین در رسالهٔ بی‌نامی که با عنوان «و من مناجاته و فوایدہ قدس سرّه» چاپ شده است:

اگر به خدا نیازی (اصل: نیاز) داری پیران را نیازی (همان: ۴۳۴/۲).

کسی ده سال علم آموزد چراغ نیفرزد، یکی حرفی (اصل: حرف) بشنود درو بسوزد (همانجا).

نیز در یکی از نسخه‌های رساله‌ای که با عنوان «و من مقالاته فی الموعظه» چاپ شده است:

... چنان نبو که او کاری و حکمی (م: حکم) کند که شما از وی بپسندید و تسلیم کنید (همان: ۴۶۷/۲).

در این راه نفسی می‌باید مُرده و دلی (م: دل) زنده و جانی (م: جان) فرخنده (همان: ۴۷۰/۲).

نیز در «رساله بی‌نام»:

مرا هر روز نصیحتی (اصل: نصیحت) فرمای یا کسی بفرست تا مرا نصیحت کند (همان: ۴۸۴/۲).

... و آخرت را بیافرید و بر قومی (اصل: قوم) بیاراست و گفت این جای عطاست و خود را بر قومی (اصل: قوم) بیاراست و گفت... (همان: ۴۸۹/۲).

و با جست‌وجوی دقیق‌تر احتمالاً در دیگر رسائل او نیز می‌توان مواردی از این دست یافت. نکته مهم آن است که ویژگی یادشده منحصر به یک دست‌نویس از آثار خواجه عبدالله نیست و در دست‌نویس‌های مختلف آثار متفاوت او قابل مشاهده است (یعنی هم در دست‌نویس مرادماً که شامل رسائل اوست و هم در دست‌نویس‌های طبقات الصوفیه)؛ از اینجا می‌توان دانست که این ویژگی به احتمال بسیار در نوشتار خود او^۱ بوده و بر اثر دستکاری کاتبان به آثار وی وارد نشده است.

در ترجمه السواد الاعظم (که از نام مترجم آن اطلاعی نداریم و درباره زمان ترجمه آن نیز قطعی وجود ندارد) نیز این ویژگی به چشم می‌خورد:

۱. در اینجا متعرض این موضوع که آثار خواجه عبدالله ریخته قلم خود اوست یا امالی اوست که دیگران ثبت و ضبط کرده‌اند (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۵) نمی‌شویم. این نوشته‌ها، چه به دست خواجه عبدالله به نگارش درآمده باشد و چه مریدان او آنها را گرد آورده باشند، توسط یکی از اهالی هرات در سده پنجم به نگارش درآمده است و همین که بدانیم این نگاشته‌ها از هرات سده پنجم بر جای مانده است برای مقصود ما کافی است.

اما نعلین از آتش در پای من کرده‌اند، که مغز سر من میجوشد (حکیم سمرقندی، ۱۳۹۳: ۵۹).

چون خلق بسیار شدند، و رسول بی طاقت شد گفت: مرا چیز بیارید، که بران نشینم (همان: ۶۰).

و گویند: مرد اهل سنت با مادر خود به حج میرفت (همان: ۶۶).
اندر روزگار ماضی امیری بود کافر و آنرا دختر بود نیک جمال، و در سر مسلمان شده بود (همان: ۱۰۲).

پس اگر عمل از ایمان بودی، بایستی که در بهشت ازین اعمال خیر چیز بگردندی (همان: ۱۲۹).

و موارد دیگر.

تاریخ هرات متن دیگری است که این ویژگی در آن یافت می‌شود. مؤلف این کتاب را عبدالرحمن فامی هروی دانسته‌اند و تاریخ کتابت دست‌نویس آن معلوم نیست (در پیش‌گفتار این اثر، تاریخ کتابت آن اواخر سده هشتم دانسته شده است؛ نک: فامی هروی، ۱۳۸۷: پیش‌گفتار ایرج افشار، ۲۰):

ضحی آل ابی سفیان بالمدین یوم الطف و ضحی بنومروان بالکرم یوم العقر کفت آل ابوسفیان دین را در روز [طف] بکشتند یعنی حسین را بموضع بر شط فرات که نام او اینست و بنوامیه کرم را بکشتند روز عقر یعنی یزیدبن مهلب را بموضع که نام آن عقرست (همان: ۲۰).

دران سال قحط عظیم بود تا بحدّ که صد من کندم بجهل دینار شد (همان: ۱۳۲).

شواهدی از این ویژگی را در شعر ازرقی، و در برخی متون متأخرتر، نیز می‌توان دید که سپس‌تر بدانها خواهیم پرداخت. تا کنون آثار زیر را نیز می‌توان به منابع پیشین افزود:

۱۰. الابنیه عن حقائق الادویه (بدون تصریح به کسره)

۱۱. دیگر آثار (به جهت اختصار، به جای امالی و رسائل، لفظ «آثار» را به کار

بردیم) خواجه عبدالله (با تصریح به کسره)

۱۲. ترجمه السواد الاعظم (بدون تصریح به کسره)

۱۳. تاریخ هرات (بدون تصریح به کسره)

۴. کسره چگونه پی بست نکره ساز شده است؟

آن گونه که گذشت دو علت برای این تحول زبانی پیشنهاد شده است: یکی گویش و دیگری رسم الخط. در میان منابعی که شواهدی از آنها نقل شد چهار منبع: الابنیه، آثار خواجه عبدالله، بخشی از تفسیری کهن به پارسی، و تاریخ هرات از مؤلفات هرات هستند. از محلّ تألیف دیگر آثار غالباً اطلاعی نداریم، جز کفایة الطب و ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید. این ویژگی تنها در یکی از دست‌نویس‌های کفایة الطب و آن هم در بخش محدودی از آن دست‌نویس دیده می‌شود و لذا، تردید چندانی نمی‌ماند که این به گویش مؤلف ربطی ندارد و حاصل تصرّف کاتب/ کاتبان این بخش از دست‌نویس مورد نظر است.^۱ درباره فرام آورنده ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید گفته می‌شود که احتمالاً همان کاتب دست‌نویس این اثر و اهل نیشابور بوده است (نک: قصص قرآن مجید: مقدمه، ۲۶)؛ به هر روی، تقریباً روشن است که این ویژگی در اصل تألیف سوراآبادی نبوده است. رجایی بخارائی احتمال می‌دهد که مؤلف پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی اهل ماوراءالنهر بوده است (پلی میان شعر...: هفتادوشش)، اما صادقی (۱۳۹۱: ۳۶۰) زبان این کتاب را «کلاً نیشابوری» می‌داند. از آنچه گفته شد می‌توان دریافت که این ویژگی در برخی مناطق خراسان بزرگ، به‌ویژه در هرات و شاید در حوالی نیشابور^۲، وجود داشته است و این محدودیت نسبی جغرافیایی نشان می‌دهد که گویش در این ویژگی بی‌تأثیر نبوده است.

اگر نظر بهار را بپذیریم که می‌گوید: «یای نکره در خراسان مانند کسره تلفظ می‌شده است چنانکه امروز هم همان قسم تلفظ میشود» (تاریخ سیستان: ۳۸۱، پاورقی ۵)، باید این ویژگی را صرفاً حاصل رسم الخط بدانیم؛^۳ اما در این صورت این پرسش پیش می‌آید که

۱. از آنجا که به احتمال بسیار این دست‌نویس را برای کتابت به افرادی از مناطق مختلف نسپرده‌اند، محتمل‌تر است که این ویژگی نتیجه گویش مادر نسخه کاتب/ کاتبان این بخش بوده باشد.

۲. در غالب متون نیشابوری نشانی از این ویژگی دیده نمی‌شود و آن گونه که گفته شد، انتساب متون یادشده (ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید و پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی) به نیشابور نیز قطعی نیست.

۳. زیرا در این صورت تلفظ کسره و یای نکره در همه مناطق خراسان یکسان بوده است، در نتیجه آن‌که در منطقه‌ای یای نکره را با «ب» و در منطقه دیگر با «ی» نشان داده‌اند تنها حاصل تفاوت رسم الخط این دو منطقه است.

چرا این ویژگی تنها در مناطق محدودی از خراسان مشاهده می‌شود؟ نظر دیگر آن است که دستگاه مصوت‌های فارسی دری قدیم همانند دستگاه مصوت‌های پهلوی بوده و کیفیت ادای کسره با یای معروف یکسان بوده است (نک: صادقی، ۱۳۵۷: ۱۲۹)؛ در این صورت می‌توان گفت در مناطقی که این ویژگی مشاهده می‌شود، کسره دست‌خوش تحول آوایی شده و کیفیت ادای آن به یای مجهول نزدیک شده است. راهنمای ما به این نتیجه که کیفیت ادای کسره به یای مجهول نزدیک شده است نه کیفیت ادای یای نکره به کسره، آن است که در این مناطق هم یاهای معروف و مجهول (و به تبع یای معروف و یای نکره) با یکدیگر قافیه نمی‌شده‌اند و از آن‌جا که کیفیت ادای کسره در این دوران با یای معروف یکی بوده است، اگر کیفیت ادای یای نکره به کسره نزدیک می‌شد، مآلاً یای نکره با یای معروف هم‌ادا می‌شد و این دو می‌توانستند هم‌قافیه شوند (استدلال ما بر پایه این فرض است که تلفظ کسره و یای نکره با یکدیگر متفاوت است. نک: پایین تر)، حال آن‌که چنین نشده است. از سوی دیگر، این ویژگی را یکسره نتیجه گویشی نیز نمی‌توان دانست. از میان متونی که این ویژگی در آنها دیده می‌شود بیشترین بسامد در بخشی از تفسیری کهن به پارسی است و، با این حال، در این متن هم بسامد ظهورِ پسوند نکره با کسره از ۵۰ درصد نمی‌گذرد. حتی گاه در یک جمله هر دو صورت دیده می‌شود:

می‌کوید بعضی را بعداب می‌شتابانم تا حق از باطل باز بیزا بود و بعضی را مهلت می‌دهم

(بخشی از تفسیری کهن: ۲۶)

نیک یاری و نیک دست‌گیری و نیک یاری‌دهی و نیک دوست‌که اوست (همان: ۲۷)

این ناهماهنگی ظاهراً باید معلول عملکرد دو عاملِ مغایر با یکدیگر باشد.

پیش از آن‌که به بررسی دیگر عامل مؤثر در این فرایند پردازیم لازم است بگوییم چرا نظریه صادقی (۱۳۵۷: ۱۲۹) را قطعی دانستیم و دلایل خود را بر آن بنیاد نهادیم. غیر از دلایل صادقی (که همه، جز یکی، قابل پذیرش به نظر می‌رسد)، دو دلیل می‌توان بر درستی این نظریه (یکسان بودن تلفظ کسره با یای معروف در فارسی دری) پیشنهاد کرد:

۱. درباره امانت‌داری کاتب دست‌نویس این کتاب، نک: بخش منقول از مصحح این کتاب در «پیشینه پژوهش».

الف. می‌دانیم که:

۱. در غالب نسخ قدیم فارسی «که» و «چه» به صورت «کی» /ki/ و «چی» /či/ نوشته می‌شوند، اما وقتی به پایان کلمه‌ای می‌پیوندند «ی» از پایان آنها حذف می‌شود و حرکت پایانی‌شان با کسره نشان داده می‌شود، یعنی: «کِ» و «چِ»^۱.

۲. یای بدل از کسره اضافه را می‌توان با بسامد پایین در دست‌نویس‌های بسیاری مناطق یافت، در حالی که کسره بدل از یای نکره با بسامد بالایی در دست‌نویس‌های مناطق محدودی دیده می‌شود.

از آنچه گفتیم برمی‌آید که:

یکسانی کاربرد «ی» و «ی» اختصاصی به مناطق یادشده ندارد و این دو در «که» و «چه» آن‌گونه به موازات هم به کار رفته‌اند که این کاربرد موازی تبدیل به رسم‌الخط رایجی نزد غالب فارسی‌زبانان شده است (یعنی «کی» و «چی»، و به موازات آن «کِ» و «چِ»، می‌نویسند). کاربرد یای بدل از کسره اضافه نیز، علاوه بر این که ظاهراً اختصاص به منطقه خاصی ندارد^۲، در هر متنی که دیده می‌شود بسامد پایینی دارد؛ یعنی رسم‌الخط کاملاً نارایجی است که گه‌گاه نمایان می‌شود.

حال باید به دو پرسش پاسخ گفت که:

- اولاً چرا کسره بدل از یای نکره (و نیز یای انشاء) در متون برخی مناطق با بسامد نسبتاً بالایی وجود دارد؟ به‌عکس یای بدل از کسره اضافه که در متون غالب مناطق هست ولی بسامد پایینی دارد.

۱. این کسره غالباً در نوشتار ظاهر نمی‌شود، اما در برخی دست‌نویس‌ها دیده می‌شود. برای مثال نک: میدانی، ۱۳۴۵: ص ۳۹- آنکِ یک معنی را مُحْتَمِل بُوَد و بَس؛ دو اثر در علوم قرآنی: ص ۳۰- و در رفعی (= مرفوع بودن) آن دو قول است یکی آنکِ مبتداست؛ پلی میان شعر هجائی...: فاکسیمیل، ۱۴۳- زیراکِ شما دنیا دانید؛ نیز نک: حیدرپور - صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۶: ۹۰. در همین دست‌نویس تفسیر سورآبادی (که حیدرپور و صفری آق‌قلعه معرفی کرده‌اند) «آنچ» نیز دیده می‌شود: ۱۴، ۱۴پ- بدانچ؛ ۴پ، ۳۸- انچ (بابت این اطلاع از آقای علی صفری آق‌قلعه سپاسگزارم). در اشعار گاهی این حروف ربط به سکون آخر تلفظ می‌شود که احتمالاً نتیجه رسم‌الخط است و نبود کسره در نوشتار موجب حذف آن در گفتار شده است.

۲. از میان متون هروی، این صورت را در رسائل خواجه عبدالله و تاریخ هرات می‌توان دید.

- ثانیاً اگر آوردن کسره به جای یای نکره (و نیز یای انشاء) رسم الخط رایجی بوده چرا تنها در مناطق خاصی رواج یافته است؟ به عکس رسم الخط «که» و «چه».

به نظر می‌رسد معقول‌ترین پاسخ این سؤال‌ها آن باشد^۱ که تلفظ کسره در این مناطق با دیگر مناطق تفاوتی داشته است. هر گاه در این مناطق تلفظ کسره و یای نکره یکسان، و تلفظ کسره در این مناطق با دیگر مناطق متفاوت بوده باشد، در مناطق دیگر تلفظ کسره همانند یای معروف بوده است.^۲

ب. اما روشن‌ترین استدلال در این باب با توجه به روند انتقال زبان فارسی به خط عربی حاصل می‌شود: فارسی‌زبانان تلفظ «ی» را از اعراب شنیده بوده‌اند و اعراب «ی» را /i/ می‌خوانده‌اند؛ پس روشن است که فارسی‌زبانان نیز آنچه را /i/ تلفظ می‌کرده‌اند با «ی» نشان

۱. برای احتراز از آشفتگی بیشتر متن مقاله، در اینجا به استنتاج از مقدمات یادشده می‌پردازیم و نتیجه را در متن می‌آوریم. از این مقدمات برمی‌آید که در مناطق مورد نظر تلفظ «ی» نکره و «ی» با مناطق دیگر تفاوتی داشته است، چرا که اگر تلفظ این دو مانند مناطق دیگر می‌بود، منطقیاً باید یکی از دو حالت زیر اتفاق می‌افتاد: حالت اول. نوشتن کسره به جای یای نکره در تمامی مناطق رسم الخط کم‌رواجی می‌بود، مانند یای بدل از کسره اضافه.

حالت دوم. نوشتن کسره به جای یای نکره در تمامی مناطق تبدیل به رسم الخطی رایج می‌شد، همان‌گونه که املائی «کی» و «چی» در کنار «ک» و «چ» رواج گسترده داشته است.

با توجه به آن‌که هیچ‌یک از این دو حالت اتفاق نیفتاده است، می‌توان نتیجه گرفت که: رابطه تلفظ یای نکره و کسره (که ممکن است مابینت یا مشابهت باشد) در مناطق مورد نظر با مناطق دیگر تفاوت داشته است. اکنون باید به دو نکته دیگر توجه کنیم:

یک. رابطه تلفظ کسره و یای نکره در مناطقی جز مناطقی محل بحث ما مابینت بوده است، چرا که کاتبان دیگر مناطق کسره را جانشین یای نکره (و یای انشاء) نکرده‌اند؛ نتیجتاً، در مناطق مورد نظر، رابطه تلفظ یای نکره و کسره مشابهت بوده است؛

دو. گفتیم که در مناطق مورد نظر، مانند دیگر مناطق رواج فارسی دری، یا های معروف و مجهول با یکدیگر قافیه نمی‌شده‌اند. از این روی، تلفظ یای نکره و یای انشاء (که هر دو مجهول بوده‌اند) در این مناطق نمی‌تواند به کسره (که تلفظش مشابه یای معروف بوده است) نزدیک شده باشد، چرا که اگر نزدیک می‌شد با تلفظ یای معروف یکسان می‌شد و معروف و مجهول می‌توانستند در این مناطق با یکدیگر قافیه شوند.

حاصل آن‌که در این مناطق، تلفظ کسره به یای نکره و یای انشاء نزدیک شده بوده است.

۲. صادقی (همانجا) زمان تحوّل تلفظ کسره از i به e را «به دلایل مختلف» پس از سده نهم دانسته است. ممکن است مناطقی که در آنها کسره بدل از یای نکره به کار رفته است نخستین مناطقی بوده باشد که این تحول در آنها رخ داده است و از اینجا می‌توان دانست که این تحول بسیار پیش از سده نهم آغاز شده بوده است.

داده‌اند^۱، نه آنچه را /e/ تلفظ می‌کرده‌اند (که علامت آن «ی» بوده است). پس معلوم شد که نخستین عامل در تبدیل یای نکره به کسره، گویش اهالی برخی مناطق (هرات و احتمالاً حوالی نیشابور) بوده که در آنها تلفظ کسره به یای مجهول نزدیک شده بوده است. اما دومین عامل مؤثر در این فرایند چه بوده است؟

می‌دانیم که «ی» در فارسی قدیم نماینده دو واج /i/ و /ē/ بوده است و اگر «ی» را نماینده واج /e/ بدانیم (با توجه به گویش مناطق یادشده)، آنگاه «ی» و «ی» می‌توانند نماینده دو واج با کیفیتی یکسان باشند که تنها در کشش با یکدیگر تفاوت دارند (/e/ و /ē/). اما از آنجا که گاه «ی» نشانه کسره اشباع‌شده‌ای است و گاه /ē/ تحت تأثیر شرایطی کوتاه تلفظ می‌شود، می‌توان «ی» و «ی»، هر دو، را نماینده مصوتی با کیفیت /e/ - صرف نظر از کوتاه یا بلند بودن آن - دانست. نتیجه این که یای مجهول را می‌توان هم با «ی» و هم با «ی» نمایش داد. از این روی، اگر در رسم الخط منطقه‌ای که در آنجا کسره و یای مجهول (که یای نکره نوعی از آن است) با کیفیت یکسانی ادا می‌شده‌اند، کسره به‌عنوان پی‌بست نکره‌ساز (و نیز انشاء) به کار برود، امر غریبی نیست. پیش‌تر درباره تأثیر انتقال زبان فارسی به خط عربی در برخی تحولات املائی، سخن گفته شده است (راستی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۹، یادداشت ۹). ممکن است در اینجا نیز با چنان پدیده‌ای روبرو باشیم. اگر سابقه تحول کیفیت ادای کسره به /e/ را در این مناطق تا زمان انتقال فارسی به خط عربی عقب ببریم، این که اهالی این مناطق صورت کشیده /e/ را با کسره نشان داده باشند (یعنی با همان چیزی که نقش‌نمای اضافه را با آن نشان داده‌اند) محتمل خواهد بود. اما آنچه بالاتر گفته شد این احتمال را منتفی می‌سازد: چرا باید آنچه را /e/ تلفظ می‌شده است با «ی» بنمایند که در اصل (یعنی در زبان عربی) /i/ خوانده می‌شده است؟ پس باید پذیرفت که در این مناطق هم کیفیت ادای کسره در ابتدا با یای معروف یکسان بوده است. به نظر می‌رسد معقول‌ترین صورت ایجاد این دو رسم الخط (یعنی نشان دادن یای نکره و یای انشاء با «ی» و «ی») چنین فرایندی بوده باشد:

۱. احتمالاً صورت کوتاه (یعنی /i/) را با «ی» و صورت بلند (یعنی /ī/) را با «ی» نشان داده‌اند. از آنجا که مسئله اشباع در حرکات پایانی کلمات دخیل است، گاه محدوده‌های این دو نشانه با یکدیگر هم‌پوشانی پیدا کرده است.

پی بست نکره‌ساز در مناطق مورد نظر ابتدا «ی» بوده است. اما با تغییر تلفظ کسره و نزدیک شدن کیفیت ادای آن به یای مجهول، در چگونگی کتابت پی بست نکره‌ساز (همچنین پی بست افعال انشائی، مانند یای تعبیر رؤیا) تشویشی پیدا شده است: از سویی گرایشی وجود داشته به این‌که تمام پی بست‌هایی که صدای /e/ دارند با کسره نشان داده شوند^۱؛ و از سوی دیگر، رسم الخط رایج (= نشان دادن پی بست‌های نکره‌ساز و انشاء با «ی»)، که احتمالاً رسم الخط معیار هم بوده است) از غلبه این شیوه - که موجب خلط نقش‌نمای اضافه و پی بست نکره‌ساز می‌شده - جلوگیری می‌کرده است. در نهایت رسم الخط پیشین، که با رسم الخط معیار نیز هماهنگی داشته، غلبه کامل یافته و رسم الخط تازه را از میان برده است.

پرسش مقدّری که باید بدان پاسخ گفت این است که «از کجا بدانیم این ویژگی حاصل املا نبوده است و کاتبان - از آن‌جا که در مناطق مورد نظر میان کیفیت ادای کسره و یای مجهول تفاوتی نبوده - به غلط به جای یای نکره (و یای انشاء) کسره نوشته‌اند؟». در بسیاری از دست‌نویس‌هایی که این ویژگی را نشان می‌دهند، جای یای نکره (یا یای انشاء) خالی نمانده و به جای آن کسره‌ای آمده است، حال آن‌که در این دست‌نویس‌ها غالباً کسره اضافه اظهار نشده است. این موضوع نشان می‌دهد که کاتبان خود از تفاوت این دو نوع کسره آگاه بوده‌اند و بر اثر املا به غلط نیفتاده‌اند.

پرسش مقدّر دیگر این است که «از کجا بدانیم یکدست نبودن رسم الخط این متون حاصل تصرّف کاتبانی از مناطق دیگر نیست؟ منظور کاتبانی است که تلاش می‌کرده‌اند تا رسم الخط غیرمعیار این مناطق را به رسم الخط معیار برگردانند». اولین پاسخ مانند پاسخی است که به پرسش پیشین دادیم: «کاتبی که به جای یای نکره و انشاء کسره می‌گذارد اما کسره اضافه را ظاهر نمی‌کند، از تفاوت این کسره با دیگر کسره‌ها آگاه است؛ پس چرا این کسره‌ها را به "یا" تبدیل نمی‌کند؟ ظاهراً چون قصد تبدیل ندارد». اما دلیل واضح‌تر تحوّل است که در شیوه نگارش پی بست نکره‌ساز رخ داده است. می‌دانیم که در متون متأخرتر (ظاهراً از سده هفتم) این پی بست تنها با «ی» نشان داده می‌شود و نایکدستی پیشین در شیوه نگارش آن وجود ندارد. پس اگر

۱. از آنجا که به احتمال بسیار کاربران رسم الخط یادشده میان نقش‌نمای اضافه و پی بست نکره‌ساز و پسوند تصریفی انشاء تفاوتی قائل نمی‌شده‌اند، در اینجا توسعاً هر سه را پی بست خواندیم.

تصوّر کنیم که زمانی پی‌بست نکره‌ساز در این مناطق تنها با کسره نشان داده می‌شده است هم (فرضی که شواهد نادرستی آن را نشان می‌دهند) باز نایکدستی رسم الخط متون مورد بررسی کاملاً طبیعی است: زمانی شیوه الف رایج بوده است و زمانی دیگر شیوه ب؛ طبعاً در زمان تحول شیوه الف به شیوه ب مدّتی این دو شیوه به موازات یکدیگر به کار می‌رفته‌اند.

۵. محدوده زمانی و مکانی این ویژگی گویشی-رسم الخطی چیست؟

قدیم‌ترین منبعی که ویژگی مورد بحث را نشان می‌دهد تاریخ بلعمی است، اما از آنجا که این ویژگی ظاهراً تنها در یکی از دست‌نویس‌های این اثر دیده می‌شود، احتمال بسیار دارد که حاصل گویش کاتب بوده باشد نه مترجم. متأسفانه دست‌نویس بهار افتادگی‌هایی دارد و تاریخ کتابت آن مشخص نیست، اما بهار احتمال داده است که در حدود سده ششم کتابت شده باشد (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۵). قدر مسلم آن است که فعلاً نمی‌توان از این منبع برای تعیین حدود مکانی و زمانی رواج رسم الخط یادشده بهره برد.

آیه‌الله‌زاده شیرازی حدس زده که بخشی از تفسیری کهن به پارسی در «حدود قرن چهارم و اواخر قرن سوم» تألیف شده باشد (نک: بخشی از تفسیری کهن به پارسی: بیست‌وهشت - بیست‌وننه). به نظر می‌رسد که اثبات این مدّعا به قرآینی متقن‌تر از آنچه او در مقدمه کتاب آورده است نیاز دارد. با این حال، بالا بودن بسامد کسره بدل از یای نکره در این متن می‌تواند مؤیدی بر قدمت آن نسبت به آثار خواجه عبدالله باشد. توضیح آن که مقایسه بسامد کسره بدل از یای نکره در آثار خواجه عبدالله و آثار متأخرتر (از قبیل هزار حکایت صوفیان و ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید) نشان می‌دهد که کاربرد این صورت با گذشت زمان رو به کاهش بوده است. از این روی، هرگاه بسامد کاربرد این صورت در اثری بیش از آثار خواجه عبدالله باشد، می‌توان احتمال داد که آن اثر از آثار خواجه قدیم‌تر باشد.^۱

پس از کتاب یادشده، الابنیه عن حقائق الادویه (مؤلف میان ۴۳۰-۴۴۵ق؟؛ نک: موقّق

۱. نشانه‌های گویش هروری در آثار خواجه عبدالله به‌وفور دیده می‌شود و از این روی، نمی‌توان گفت که علت کمتر بودن بسامد این صورت در آثار او نسبت به بخشی از تفسیری کهن به پارسی آن است که گویش هروری در اثر اخیر غلبه دارد. آثار خواجه عبدالله و بخشی از تفسیری کهن به‌لحاظ حفظ ویژگی‌های گویش هروری تفاوت چشمگیری ندارند.

هروی، ۱۳۸۸: سی وهفت) و آثار خواجه عبدالله قدیم‌ترین منابعند. اگرچه شواهد الابنیه اندک و تا حدودی مشکوک است، اما با وجود آثار و امالی خواجه عبدالله تردیدی باقی نمی‌ماند که در این دوره ویژگی مورد بررسی در هرات رواج داشته است. اندک بودن شواهد این شیوه در الابنیه چندان عجیب نیست. ابومنصور موفق هروی این کتاب را برای ابونصر جستان، حاکم طارم در شمال غربی ایران، تألیف کرده است (نک: همانجا) و لذا طبیعی است که ویژگی‌های گویشی و کتابتی هرات را در این تألیف آشکار نساخته باشد. با این حال، به نظر می‌رسد که در برخی موارد همچنان تحت تأثیر گویشی و رسم الخط زادگاه خود بوده است. اما متأخرترین آثاری که این صورت در آنها دیده می‌شود، تا کنون، هزار حکایت صوفیان و ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید هستند. زمان تألیف هزار حکایت صوفیان را اواخر سده ششم دانسته‌اند (نک: ص ۲۳ مقدمه) و دست‌نویس ترجمه و قصه‌های قرآن/ قصص قرآن مجید در ۵۸۴ق کتابت شده است و احتمال دارد که فراهم‌آورنده آن همان کاتب باشد (نک: ص ۲۶ مقدمه). بنا بر این، آخرین شواهد این ویژگی گویشی - رسم الخطی را می‌توان متعلق به اواخر سده ششم دانست.

۶. تأثیر این ویژگی در دستور زبان

از آنچه گفته شد برمی‌آید که در سده‌های چهارم (۴) تا اواخر ششم، در هرات و شاید در حوالی نیشابور، یای نکره (و یای انشاء) گاه با کسره نشان داده می‌شده است. از این روی، انتظار می‌رود که در شعر ازرقی نیز شواهدی از این ویژگی گویشی - رسم الخطی دیده شود، اما ازرقی به‌ندرت گویشی محلی خود را در شعرش آشکار کرده است. با این حال، همچنان‌که پیش‌تر گفتیم، اگرچه موفق هروی الابنیه را برای کسی که از اهل هرات نبوده تألیف کرده و احتمالاً به همین سبب، از آشکار کردن ویژگی‌های گویشی هروی در این اثر پرهیز کرده است، اما ظاهراً همچنان نمونه‌هایی از این ویژگی در کتاب او به چشم می‌خورد. در دیوان ازرقی نیز می‌توان شواهدی از این دست یافت که بعضی از آنها وجود ویژگی مورد بررسی را در شعر او محتمل می‌سازد:

برآن هر صورتی رخشان ز مشک لعل گون صُدره

برآن هر پیکری تابان ز لعل مشکبوی افسر

(بیت ۱۱۲)^۱

وز آن هر اختر رخشان که از گردون جدا گردد

ز فال فتح و پیروزی نشان آرد به هر محضر

(بیت ۱۲۹)

با توجه به یکسانی شرایط شواهد، یکی از نتایج احتمالی مقایسه این شواهد آن است که ازرقی نیز گاه یای نکره را با کسره نشان می‌دهد و گاه با «ی». ابیات زیر این حدس را تقویت می‌کند:

چو در میدان بگردانی سنان در لشکر انبه

چو در کوشش بجنبانی عنان بر گوشه تنها

اگر دیوانه شیدا بود با گرز تو عاقل

وگر آهسته بخرد بود با تیغ تو کندا،

(بیت ۳۳ و ۳۴)

سپاه یکدل و یکتا چو در میدان بود جنگی

زمانه مر تورا خواند سپاه یکدل و یکتا

(بیت ۴۰)

با این حال نگارنده معتقد است که ازرقی در این گونه موارد کسره را به جای یای نکره نیاورده، بلکه در برخی موارد آنچه را به نظر می‌رسد باید نکره بیاورد غیر نکره آورده است. گواه این مدعا آن است که گاه کلمه‌ای را که به نظر می‌رسد باید نکره می‌بود به گونه‌ای آورده است که نمی‌توان در پایان آن کسره نهاد:

فزایش سخن و نکته بدیع تورا

عطاست زایزد و دانی که آن بزرگ عطاست

(بیت ۸۹)

۱. شماره ابیات بر اساس دیوان ازرقی مصحح نگارنده است که به زودی انتشار خواهد یافت.

یا کسره در جایی افتاده است که نمی‌توان آن را به اشباع ادا کرد:

چهار بار شدی سوی بلخ و هر باری

به نوع طرفه شود مانعت قضا و قدر

(بیت ۶۵۷)

از این روی تردیدی نمی‌ماند که او کسره اشباع‌شده را جانشین یای نکره نمی‌کند. اما شواهد یادشده اطمینان‌بخش نیستند، یعنی از مواردی هستند که نمی‌توان گفت کلمات مورد نظر در آنها قطعاً باید نکره بیاید (یعنی می‌توانند جزء موارد محل اختلاف باشند، نک: بخش ۲.۲. از همین مقاله). شاهد آینده این تردید را نیز برطرف می‌کند:

وین طرفه تر کجا قدری وام کرده‌ام

از مردک بخیل سبکسار بدنژاد

(بیت ۱۹۲۷)

از این عبارت به نظر می‌رسد که «مردک بخیل سبکسار بدنژاد» شخصی بوده که در موطن شاعر به این صفات شهره بوده است و این تعبیر برای او علم به شمار می‌آمده، حال آن‌که ظاهراً این‌گونه نیست و صورت طبیعی این مصراع می‌بایست «از مردکی بخیل سبکسار بدنژاد» می‌بود. شواهد یادشده این پرسش را پیش می‌آورد که «چرا از رقی در مواردی که باید کلمه‌ای را نکره می‌آورد آن را غیرنکره آورده است؟».

پیش‌تر گفتیم که در بسیاری متون، در نکره یا غیرنکره آوردن کلمات در برخی مواضع، شیوه یکسانی رعایت نشده است، و این نشان می‌دهد که نویسندگان و شعرا در کاربرد نکره و غیرنکره در آن مواضع، قواعدی قطعی در ذهن نداشته‌اند. این در حالی است که در نوشتار این افراد یای نکره و کسره اضافه از یکدیگر کاملاً متمایز بوده‌اند. حال اگر در منطقه‌ای شکل نوشتاری کسره اضافه و یای نکره به هم آمیخته شده باشد، غریب نیست که در آنجا مواضع کاربرد نکره و غیرنکره بیش از مناطق دیگر مبهم شود. در واقع، گوینده‌ای که در چنان منطقه‌ای بالیده و تحصیل کرده، افزون بر آن‌که همیشه پی‌بست‌های نکره و اضافه را با یک کیفیت (و گاه با یک کشش) شنیده، صورت نوشتاری آنها را هم به شکلی نامتمایز و درآمیخته دیده است و کاملاً طبیعی است که هنگامی که خواسته از نکره و غیرنکره به

شکلی که در نوشتار معیار آن روزگار معمول بوده استفاده کند، دچار خلط و لغزش شده باشد و گه‌گاه نکره را غیرنکره و غیرنکره را نکره به کار برده باشد. در شعر ازرقی شواهد صورت اخیر نیز دیده می‌شود:

مبارکی و سعادت نمود روی به شاه

از آن مبارک و مسعود تحفه‌ای ز اله

(بیت ۱۷۷۲)

ای تازه‌گلی شکفته در دیبه زر

روشن چو گل وز گل بسی رنگین‌تر

(بیت ۲۰۵۹)

در بیت نخست، به نظر می‌رسد که «از آن تحفه مبارک و مسعود از اله» یا «از آن مبارک و مسعود تحفه از اله» طبیعی‌تر باشد، اما باز قدری تردید هست.^۱ بیت دوم تردید را برطرف می‌کند و تقریباً می‌توان یقین داشت که صورت طبیعی آن «ای تازه‌گل شکفته در دیبه زر» است.^۲ حاصل آن که به نظر می‌رسد یکسان شدن کیفیت ادای کسره اضافه و یای نکره، و آشفته‌گی ایجادشده در صورت نوشتاری یای نکره، موجب آشفته‌گی دستوری در کاربرد یای نکره شده و نخستین نشانه‌های این آشفته‌گی دستوری در شعر ازرقی نمایان شده است.

اما، همان‌گونه که انتظار می‌رود، نشانه‌های این آشفته‌گی دستوری به سرعت از گویش اهالی هرات زدوده نشده و تا قرن‌ها پس از سده ششم در نوشتار مردم آن منطقه بر جای مانده است. بقایای این آشفته‌گی دستوری را تا سده دهم در متون این منطقه می‌توان نشان داد. برای مثال در *روضات الجنات* (تألیف: سده نهم): ص ۳۰- «و الحق بقعه ایست بوضع غریب و طرح عجیب ساخته»؛ ص ۶۱- «قلعه شمیران را که در جانب شمال هرات است بنا کرد و باروی چون کوه و فصیل باشکوه برآورد»؛ ص ۷۲- «از رهگذر آن ناحیت قدر خاک پیش من فرست تا از حال آن خاک استدلالی کنم»؛ نیز نک: ص ۶۵، پانوشته‌های ۳ و ۶؛ ص ۶۸، پانوشته ۷. همچنین در *روضه السلاطین* (تألیف: سده دهم): ص ۲۰-

۱. یک تردید آن‌که «تحفه‌ای» را «تحفه» نیز می‌توان خواند و شیوه نوشتن هر دو در دست‌نویس‌ها یکسان است.

۲. در هیچ یک از دست‌نویس‌های دیوان ازرقی یای بدل از کسره اضافه دیده نشده است.

«روزی طبق مملو از لالی پیش سلطان آوردند»؛ ص ۲۵ - «و بعد از مدت به وطن مراجعت نمود»؛ نیز نک: ص ۹، پانوش ۱۳؛ ص ۱۸، پانوش ۶؛ ص ۲۵، پانوش ۲. نیز در بدایع الوقایع (تألیف: سده دهم): ص ۴ - «عهد بعید و مدت مدید چهره آن مقصود در پرده توقف مستور مانده بود»؛ ص ۷ - «کتابی مسمی به بدایع الوقایع تصنیف خواهی نمود که مقبول و مطموع وی و مأمول بسیار از سلاطین و خواقین ذکی الفهم خواهد بود»؛ ص ۴۷ - «خواجه از روی اعراض فرمودند: که چه امر به ظهور انجامید که موجب این مقدار انبساط شما گردید؟». در دست‌نویس‌های هیچ‌کدام از این آثار کسره جانشین یای نکره نشده است و اصولاً این آثار به گویشی محلی هرات نگاشته نشده‌اند. پیداست که شواهد مذکور حاصل تأثیر ویژگی گویشی - رسم الخطی یادشده در دستور زبان این ناحیه است.

نتیجه

آمدن کسره به جای یای نکره (و گاه یای انشاء) در برخی مناطق (هرات و احتمالاً حوالی نیشابور) حاصل تغییری در کیفیت ادای کسره در این مناطق است. کیفیت ادای کسره، در دورانی نزدیک به زمان انتقال فارسی دری به خط عربی، احتمالاً نزدیک به یای معروف بوده است («ی» = /i/)، «ی» معروف = /ī/ و در زمانی پیش از سده پنجم، در مناطق مورد نظر، به یای مجهول /ē/ نزدیک شده است. یکی شدن کیفیت ادای کسره و یای نکره (و نیز یای انشاء) در این مناطق موجب شده که در املاهای یای نکره آشفتگی‌ای ایجاد شود و آن را با کسره نیز نشان دهند. این ویژگی گویشی - رسم الخطی ظاهراً تا اواخر سده ششم باقی بوده است و نشانه‌ای از وجود آن در سده هفتم و پس از آن دیده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد تأثیر این آشفتگی نوشتاری در دستور زبان تا چندین سده پس از آن در این مناطق باقی مانده است.

منابع

- ازرقی هروی. دیوان. به تصحیح مسعود راستی‌پور و محمدتقی خلوصی. زیر چاپ.
- انطاکی، داود بن عمر (بی‌تا). تذکرة اولى الألباب. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

- بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵). از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری). تحقیق و تصحیح سید مرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی. تهران: میراث مکتوب.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۳). سبک شناسی. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. به تصحیح محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی. تهران: سخن.
- پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (۱۳۵۳). به اهتمام و تصحیح احمدعلی رجائی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تاریخ سیستان (۱۳۱۴). به تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: محمد رضوانی.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۹۳). به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی. تهران: دانشگاه تهران.
- چوبینه بهروز، عرفان (۱۳۹۷). «بررسی انتقادی تصحیح کفایة الطب حبیش تقلیسی». گزارش میراث، ش ۷۸-۷۹: ۹۷-۱۱۷.
- حکیم سمرقندی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). ترجمه السواد الاعظم. به اهتمام عبدالحی حبیبی. تهران: دانشگاه تهران.
- حیدرپور نجف‌آبادی، ندا و علی صفری آق‌قلعه (۱۳۹۶). «واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سورآبادی». آینه میراث، ش ۶۱: ۷۳-۱۰۰.
- خانلری، پرویز [ناتل] (۱۳۸۲). تاریخ زبان فارسی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۸۹). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری. به تصحیح محمدسرور مولایی. تهران: توس.
- _____ (۱۳۹۶). طبقات الصوفیه. به تصحیح محمدسرور مولایی. تهران: توس.
- دو اثر در علوم قرآنی (۱۳۶۱). عکسی از مجموعه شماره ۷۲۰ کتابخانه گنج‌بخش. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۴). «نقدی بر داستان رستم و سهراب». فصل‌نامه نقد کتاب ادبیات، س ۱، ش ۲: ۸۹-۱۱۱.
- زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸). روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۸). دیوان. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: سنائی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۴۵). تفسیر قرآن کریم. عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- شفيعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴). نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۵). چشیدن طعم وقت، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۳). درویش ستیهنده، از میراث عرفانی شیخ جام. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۴). در هرگز و همیشه انسان، از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری. تهران: سخن.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- _____ (۱۳۹۱). «بחי درباب کتاب «پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری» از دکتر احمدعلی رجایی». در: خرد بر سر جان... نامگانه دکتر احمدعلی رجایی بخارائی. به درخواست و کوشش محمدجعفر یاحقی، محمدرضا راشد محصل، سلمان ساکت. تهران، سخن: ۳۴۹-۳۸۸.
- عقیلی شیرازی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰). مخزن الادویه. به تصحیح محمدرضا شمس اردکانی، روجا رحیمی، فاطمه فرجامند. تهران: دانشگاه علوم پزشکی تهران- سبز آرنک.
- غسانی ترکمانی، ملک مظفر (۱۴۲۱ق). المعتمد فی الأدوية المفردة. محقق: محمود عمر الدمیاطی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- فامی هروی، عبدالرحمن (۱۳۸۷). تاریخ هرات. نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی. تهران: میراث مکتوب.
- فخری هروی (۱۹۶۸م). تذکرة روضة السلاطين و جواهر العجايب (مع دیوان فخری هروی). حیدرآباد: سندی ادبی بورد.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه برگردان از روی نسخه کتابخانه دانشگاه سن ژوزف. به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی. تهران: طلایه.
- قصص قران مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی (۱۳۷۵). به اهتمام یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.
- لسان التنزیل (۱۳۶۲). به اهتمام مهدی محقق. تهران: علمی و فرهنگی.
- مجمل التواریخ و القصص (بی تا). به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- محمدبن منور (۱۳۸۱). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر. تهران: آگاه.
- مظاهری، جمشید و سید مرتضی هاشمی و سید مهدی متولی (۱۳۸۳). «بررسی و تحلیل

- وجه التزامی در دستور زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۳۸: ص ۹۵-۱۰۸.
- معین، محمد (۱۳۶۳). اسم جنس و معرفه، نکره. تهران: امیرکبیر.
 - موفق هروی، ابومنصور (۱۳۸۸). الابنیه عن حقائق الادویه. نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی، به خط علی بن احمد اسدی طوسی. تهران: میراث مکتوب.
 - _____ (۱۳۸۹). الابنیه عن حقائق الادویه. به تصحیح احمد بهمنیار. به اهتمام حسین محبوبی اردکانی. تهران: دانشگاه تهران.
 - میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵). السامی فی الاسامی. عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - واصفی هروی، زین الدین محمود (۱۳۴۹). بدایع الوقایع. تصحیح الکساندر بلدروف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - هزار حکایت صوفیان (۱۳۸۹). از مؤلفی ناشناخته. مقدمه، تصحیح و تعلیقات حامد خاتمی پور. تهران: سخن.
 - Lazard, G. (1963). *La Langue des Plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Librairie C. Klincksieck.